

نوسازی و توسعه در ایران: برخورد آگاهی

نوشته سیروس وکیلی زاد

ترجمه: وهاب کریمی - علی طایفی

منبع: Middle Eastern Studies, No3, 1996

نوسازی به عنوان يك مفهوم و فرایند، از سوی نویسندگان مختلف بسته به اینکه از ارائه یا بحث درباره آن چه هدفی را دنبال می کنند به روش های بسیار متفاوتی تعریف شده است. با وجود تفاوت های صوری که در تعریف نوسازی وجود دارد، همه این تعاریف دستکم در چهار عامل اساسی مشترکند: نوسازی فرایندی است جهت مند؛ حرکتی است از شرایط سنتی، ساده و اجتماع وار (gemeinschaft) به ترتیبات اجتماعی و اقتصادی عقلانی، پیچیده تر و تجارت مآبانه؛ نوسازی به مثابه يك فرایند مستلزم دگرگونی، سازگاری، واردسازی یا انتقال اندیشه ها، نهادها و فناوری نو از دنیای پیشرفته تر به دنیای کمتر توسعه یافته است، و روشنفکران در این جریان به عنوان «حاملان» نوگرایی مهمترین نقش را ایفا می کنند.^۱

نوشته حاضر به بررسی توسعه اندیشه ها و نظریه های تغییر اجتماعی و نوسازی در ایران اختصاص دارد. در این بررسی، روشنفکران (اعم از سنتی و مدرن) براساس پیشینه، تحصیلات، و نقشی که در جریان نوسازی دارند تعریف می شوند. برای تجزیه و تحلیل آثار و زندگی روشنفکران بنام ایرانی، از استعاره مشهوری بنام مجموعه مدرنیته (package of modernity) استفاده و آنها را در قالب سه گرایش یا سمت گیری دسته بندی کرده ایم. نظریه های ارائه شده توسط نماینده هر جریان رادر ارتباط با چهار مرحله مختلف از تاریخ ایران مورد بحث قرار داده ایم که در آن شاهد برخورد آگاهی بین الگوهای مدرن و سنتی تغییر و توسعه اجتماعی بوده ایم. این بررسی چهار مرحله مهم تاریخی را دربرمی گیرد: واگذاری حق امتیاز رویتز (۱۲۵۱-۵۲ش)، جنبش تنباکو (۱۲۷۳ش)، انقلاب مشروطه (۱۲۸۵-۹۰ش) و دوران پهلوی و انقلاب ۱۳۵۷.

طبق تعریف پیتربرگر (P. Berger) نوسازی «فرایندی است که در آن گروه خاصی از نهادها و مضامین آگاهی انتقال می یابد یعنی انتقال يك مجموعه». ^۲ برگر با استفاده استعاره گونه از مفهوم «مجموعه» برای نمایش ارتباط تجربی فرایندهای نهادی و آگاهی های مدرن ملازم با آنها وارد

کشمکش قدیمی نظریه های روبنا و زیربنا می شود که مارکس آغازگر آن بود: «يك فرایند نهادی یا يك گروه که عنصر خاصی از آگاهی را تولید کرده یا انتقال داده است.»^۳

برای به جریان انداختن نوگرایی در يك جامعه سنتی، به وجود «حاملانی» نیاز است که همان روشنفکران و فن سالاران هستند. روشنفکران و فن سالاران به عنوان «حاملان اولیه و اصلی»، فرایندهای تکنولوژیکی نو و روش های تازه به کارگیری نیروهای تولید و دیوانسالاری جدید را به جامعه سنتی خویش منتقل می کنند. اما، افکار جدید وارداتی باید در زمینه مساعد و مستعدی ظهور یابند تا رشد کنند و به جایگزین های ماندنی تبدیل شوند. برای آنکه چنین شود، به گروه منزلتی درون زایی (endogenous) نیاز است که تمایل و اشتیاقش با افکار جدیدی که توسط روشنفکران وارد شده قرابت داشته باشد. در همین اثنا افکار جدیدی که پذیرفته شده و بر زیربنای جامعه اعمال گردیده ممکن است ایجاد تغییراتی را در مناسبات تولید لازم آورد. چنین حرکتی برای تغییر ممکن است از بالا یعنی از سوی يك «پادشاه روشن بین»، یا يك سیاستمدار اصلاحگرا به راه افتاد یا از پایین جامعه و از طریق قیام و انقلاب يك طبقه پایین. برای دخالت دادن بخش قابل توجهی از مردم در فرایند نوسازی و تضمین مشارکت همه گروهها، به «حاملان ثانویه» ای نیاز است. این حاملان ثانویه همان شهرنشین، آموزش عمومی و رسانه های گروهی است. این عوامل به گسترش این فرایند کمک نموده و تضمین خواهند کرد که مزایای اندیشه ها، نهادها، تغییرات جدید اجتماعی و اقتصادی در بین همه مناطق و همه گروه های جامعه به شکل برابر توزیع شود.

موفقیت فرایند نوسازی در گرو برخی مسائل است: آیا جامعه بطور نسبی از ثبات و امنیت اقتصادی و اجتماعی بهره مند می شود؛ آیا نهادهای اجتماعی و اقتصادی وارداتی با شرایط و نیازهای محلی سازگاری پیدا می کنند؛ آیا این نهادها می توانند حمایت عمومی و مشروعیت اعطاء شده از جانب نهادهای عمده مذهبی یا

فرهنگی بومی را کسب کنند؛ و آیا هنجارها و ارزش‌های پذیرفته شده نهادینه می‌گردد و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد.

واکنش‌هایی که در برابر هنجارها و ارزش‌های جدید بروز می‌کند می‌تواند محرک جنبش‌های اجتماعی و سیاسی هر دو سرطیف (نوگرایان و سنت‌گرایان) شود. این گروه‌ها می‌توانند شامل جنبش‌های نوگرایی همچون جنبش احمدی در هند و نیز جنبش‌های مذهبی - سنتی نظیر جنبش مهدی در سودان، و اخوان المسلمین در مصر باشد. حتی احتمال رشد جنبش‌های اجتماعی مذهبی یا ملت‌گرایانهٔ رادیکال تحت رهبری شخصیت‌های نظامی یا مذهبی هم وجود دارد. مهم‌ترین نمونهٔ این جنبش‌ها جنبش دینی آیت‌... خمینی (ره) در ایران بود که پس از حدود پنجاه سال گسترش نوسازی و غرب‌گرایی به استقرار جمهوری اسلامی منجر گردید.

با استفاده از استعارهٔ «مجموعه» نوگرایی در مورد ایران، می‌توان سه روند عمده را از هم متمایز ساخت:

۱- روشنفکران درون‌نگر: کسانی که مدعی اند اسلام دارای بنیادهایی برای سازماندهی یک نظم مطلوب اجتماعی است و از این راه، مجموعهٔ نوگرایی را مردود می‌شمرند. اینان همچنین ادعا می‌کنند که اگر از قوانین و مقررات دین بدرستی پیروی شود نیازی به اتکاء به نهادها و افکار «کفرآمیز» غربی نخواهد بود.

۲- روشنفکران برون‌نگر: نوگرایانی که خواهان کل مجموعهٔ نوگرایی هستند و نه تنها از ورود کامل علم و تکنولوژی غربی حمایت می‌کنند بلکه طرفدار وارد ساختن همهٔ هنجارها، ارزش‌ها و نهادهای اجتماعی غربند.

۳- مهندسان اجتماعی: اینان خواستار آنند که تکنولوژی مناسب از «مجموعهٔ نوگرایی» انتخاب شود ولی از فرهنگ ملازم با آن دوری گردد. در مرحلهٔ بعد آنان می‌خواهند فرهنگ ایرانی - اسلامی را به جای فرهنگ «رو به زوال» غرب نشانند و یک نظام جدید، جامعه‌ای جدید و یک انسان نو به وجود آورند.

گروه روشنفکران درون‌نگر، به دلیل بیگانگی و

غیراسلامی بودن فرهنگ و تکنولوژی غرب آن را کاملاً رد می‌کنند. این روشنفکران، ایران را یک کشور اسلامی می‌دانند، بر اسلام بیش از ایران تأکید می‌کنند و فرهنگ و تمدن ایرانی پیش از اسلام را نادیده می‌گیرند. عضو برجستهٔ این گروه شیخ فضل‌الله نوری (۱۲۸۸-۱۲۲۲ ش) بود.

حاج شیخ فضل‌الله کجوری، معروف به نوری در ۱۲۲۲ در تهران متولد شد و در نجف نزد میرزا حسن شیرازی، مجتهد بنام شیعه که در سال ۱۲۷۰-۱۲۷۰ امتیاز رسوای تتباکو به یک کمپانی بریتانیایی را لغو کرد دانش دین آموخت. وی با بازار که پایگاه سنتی روحانیون عالی‌رتبه بود ارتباط چندانی نداشت. نوری با مشروطه خواهی مخالف بود چرا که می‌ترسید ایمان دینی مردم ایران سست شود. نوری مجلس و قانون اساسی غیردینی (سکولار) را مخالف اسلام می‌دانست. پس از اینکه در ۱۲۸۷ ش تظاهراتی در تهران با حضور صدها نفر برپا شد، عریضه‌ای با هدایت نوری تنظیم شد که در آن کنار گذاشتن قانون مشروطه خواسته شده بود.^۵

دریافت نوری از استقرار قانون اساسی و قوانین جدید به جای شریعت، انتخابی جز مخالفت با آنچه خودش «قوانین ساختهٔ دست بشر» در تعارض با قوانین الهی می‌نامید برای او نمی‌گذاشت: «ما به هیچ‌وجه به قوانین ساختهٔ دست بشر نیاز نداریم. خاصه از حیث این واقعیت که ما مسلمان هستیم و باید امور دنیوی خویش را به طریقی سازمان دهیم که در روز محشر وضع و موقعیت‌مان را مخدوش نسازد. بنابراین، قانون لازم به دلیل جهات دوگانه‌اش تنها می‌تواند قانون الهی باشد چرا که هم دنیای فانی و هم آخرت را تنظیم می‌کند.»^۶

نوری با هر نوع معامله و دادوستد با جهان مسیحی مخالف بود و با تحقیر با آنان رفتار می‌کرد. در مکتوبات او هیچ اشاره‌ای به مسئلهٔ انتقال تکنولوژی وجود ندارد، اما حکم تحریمی که صادر کرد بدون تردید ورود ماشین‌آلات و تکنولوژی غربی را هم که در خلال دورهٔ قاجار بشدت مورد نیاز بود دربرمی‌گرفت. سخن خود

● نوسازی به مثابهٔ یک فرایند، مستلزم دگرگونی، سازگاری، واردسازی یا انتقال اندیشه‌ها، نهادها و فناوری نواز دنیای پیشرفته‌تر به دنیای کمتر توسعه یافته است.

● در خلال فرایند نوسازی، انواع تصورات و تلقیات نوگرایی لاجرم با تلقیات يك جامعه سنتی که بر پایه نهادها، ارزشها و باورهایش طرح ریزی شده است تصادم پیدا می کند. ولی چون یکی به سهولت نمی تواند بر دیگری چیره شود نتیجه این کشمکش معرفتی غالباً سازش است.

نوری روشنگر است: «همه معاملات تجاری با آنها (مسیحیان) ممنوع و ملغی اعلام می شود و کار آنان نیازمند هیچ پاداش و اجرتی نیست».^۷ نوری با جدایی جستن از دیدگاههای سنتی این گروه روشنفکران درون نگر، اسلام را با ایران یکی می گرفت و مشروطه خواهی را نوعی «بیماری» می دانست که با يك حمله پیکره ملت، اسلام و ایران را تباہ می سازد. «بدانید که تهید مشروطه خواهی در کشور ما يك بیماری مهلك و يك آسیب نهایی است که نه فقط با اصول و مبانی اسلام، بلکه با ایران ما در تضاد است».^۸

نوری بر این عقیده بود که جنبش مشروطه به عنوان يك پدیده بیگانه (غربی)، توپه ای است که هدفش نابودی اسلام و ملت مسلمان ایران است. «بی تردید مشروطه خواهی بر ضد دین اسلام است. محال است این کشور اسلامی تحت سلطه يك رژیم مشروطه برود مگر با از بین رفتن اسلام. بنابراین اگر هر مسلمانی تلاش کند مشروطه خواهی را بر ما مسلمانان تحمیل کند، مساعی و تلاش های وی ویرانگر دین انگاشته می شود».^۹

نوری که نمی توانست استقرار مشروطه را متوقف سازد در صدد برآمد قدرت آن را با ارائه يك پیشنهاد اصلاحی که در ماده ۲ قانون اساسی مشروطه آمده است، محدود کند. بر اساس این پیشنهاد اصلاحی، هیچ قانونی نمی تواند از تصویب مجلس بگذرد مگر اینکه سازگاری آن با اسلام توسط يك گروه پنج نفری از روحانیون تأیید شود. در پس حرکتی هم که مذهب رسمی کشور را تعیین کرد قدرت او مشاهده می شد.^{۱۰} نوری به دلیل مخالفت با مشروطه دشمنان زیادی پیدا کرد که خواستار مرگ وی بودند. در سال ۱۲۸۸ ه.ش مشروطه خواهان با درهم کوبیدن مقاومت سلطنت طلبان فاتحانه وارد تهران شدند. حدود دو هفته پس از این واقعه نوری دستگیر و پس از يك محاکمه کوتاه به دار آویخته شد.^{۱۱} در میان اعضای دادگاه انقلابی که حکم اعدام نوری را صادر کرد دو نفر روحانی هم بودند.^{۱۲}

گروه دوم، روشنفکران شیفته غرب بودند که هر چیز غربی را تمجید می کردند و چشم بسته

آن را می پذیرفتند. این روشنفکران غالباً در اروپا، ترکیه و قفقاز زندگی و تحصیل کرده بودند. آنها نه تنها می خواستند آگاهی نور را در جامعه ایران رواج دهند بلکه در پی وارد ساختن همه نهادهای جدید غربی از جمله هنجارها و ارزش های غربی بودند. در بین این روشنفکران ایرانی، نوعی تمایل به عیب جویی از عقب افتادگی اجتماعی و اقتصادی وجود دارد. بر این اساس، آنها به تجلیل گذشته ایران می پردازند. در میان این روشنفکران می توان سیاستمداران، مصلحان اجتماعی و ادیبی همچون میرزا آقاخان کرمانی، سیدحسن تقی زاده، فتحعلی آخوندزاده، مستشارالدوله، مشیرالدوله و ملکم خان را دید.

ملکم خان (۱۲۸۷-۱۲۱۲ش) که اصالتاً ارمنی بود و از روی مصلحت به اسلام گرویده بود آشکارترین نمونه روشنفکران ایرانی برون نگر است.^{۱۳} پدر او، یعقوب خان که از شیفتگان پروباقرص تمدن غرب بود نخست ملکم را به يك مدرسه کاتولیک فرانسوی در اصفهان فرستاد و سپس موفق شد يك امتیاز تحصیلی دولتی برای تحصیل او در رشته مهندسی در فرانسه کسب کند.^{۱۴} بدین ترتیب، ملکم در پاریس علاقه شدیدی به فراماسونری و فلسفه سیاسی مکتب مهندسی اجتماعی سن سیمون پیدا کرد.

اندیشه دموکراسی غربی با وسایل بسیار متفاوت و از طریق جبهه های مختلف وارد ایران شد. روشنفکران از جمله ملکم، با تشکیل سازمان های هوادار این فکر و اشاعه آن در بین مردم نقش مهمی ایفا کردند.^{۱۵} وی برای انتشار افکار خود علاوه بر روزنامه قانون که در لندن منتشر می کرد، از لژ فراماسونری که توسط پدرش در ایران تأسیس شده بود، استفاده می نمود. چون عضویت در این لژ مخصوص شاهزادگان و مقامات بلندپایه دولتی بود، ملکم آن را به چشم وسیله ای برای سازماندهی و تربیت نخبگان ایرانی می دید که نهایتاً می توانستند تحقق افکار اجتماعی و سیاسی وی را تضمین نمایند. ناصرالدین شاه، در ۱۲۴۰ش، به فعالیت آنان بدگمان شد و فرمان داد لژ را تعطیل و یعقوب خان را تبعید کنند. با این حال، ملکم در

ایران ماند و به فعالیت‌های خود ادامه داد و سازمان جدید مجمع آدمیت را پی‌ریزی کرد.^{۱۶} پس از آنکه ملکم به سفیر کبیری ایران در انگلستان منصوب شد، ایران و مجمع آدمیت را به امید پیروان خویش رها کرد.^{۱۷}

ملکم در مدرسه تازه تأسیس دارالفنون دانش آموخت و پس از آنکه توجه ناصرالدین‌شاه را به خود جلب کرد طرحی تحت عنوان دفتر تنظیمات برای اصلاح امور به رشته تحریر درآورد. این نخستین برنامه اصلاحی نظام یافته بود که در ایران فراهم آمد و بی‌تردید از جنبش تنظیمات هم‌عصر خود در امپراتوری عثمانی با یک دهه تأخیر الهام گرفته بود. ملکم بر این باور بود که توسعه مردم‌سالاری و تکنولوژی غربی در سراسر گیتی نه تنها یک ضرورت بلکه بهترین مصلحت بشری است. او در دفتر تنظیمات خود می‌نویسد: «همانطور که وارد کردن تجهیزات از غرب و نصب و استقرار یک سیستم تلگراف در ایران آسان است وارد کردن یک نظام جدید حکومتی و اجرای آن در ایران نیز سهل است».^{۱۸}

ملکم متأثر از جان استوارت‌میل بود و بخش‌هایی از کتاب درباره آزادی او را به فارسی ترجمه کرد. او در دوران سفارت در لندن آنچنان از جامعه انگلیس تأثیر پذیرفت که تصور کرد ایران باید بطور کامل از انگلستان تقلید کند. او به منظور تضمین توسعه اجتماعی و اقتصادی ایران به دنبال این بود که کشورش بلافاصله بصورت حامی و حافظ منافع انگلیس درآید. «ایران نمی‌تواند بدون کمک و مساعدت، فعالیت و پیشرفت کند. ایران مهجور و وانهاده به خود مطلقاً هیچ کاری از پیش نمی‌برد. ایران تنها لاجرم و بطور قطع ناکام می‌ماند. با این حال، ایران تحت هدایت و حمایت انگلستان است که می‌تواند جوانی خود را از سرگیرد، از مخاطرات کنونی برکنار ماند و در مورد آینده هر تضمین و تعهدی به انگلستان بدهد».^{۱۹}

ملکم با وجود کم‌اهمیت شمردن اسلام و مخالفت با شریعت، تلاش می‌کرد افکار نو خود را به امید خنثی کردن مخالفت رهبران دینی و مجذوب کردن نوآموزان جدید، در پوشش دین

ارائه دهد.

ملکم طرح پیشنهادی آخوندزاده مبنی بر اصلاح الفبای عربی - فارسی را که به عقیده خود وی منشأ همه مشکلات اجتماعی و اقتصادی ایران بود مورد حمایت قرار داد: «جهل و نادانی مردم مسلمان و جدایی آنان از پیشرفت‌های روز، به علت ناکارایی الفبای فارسی است. نبود حقوق و آزادی‌های مردمی، عدم تأمین زندگی، شرافت و شایستگی افراد، متأثر از ناکارایی الفباست. خرابی بزرگراهها و وفور ظلم و جور، کمبود عدالت و برابری، همگی از کاستی‌های این الفبا به وجود می‌آید».^{۲۰}

ملکم به منظور جلب سرمایه‌گذاری بریتانیا در ایران، به همراه دوستانش در لندن یک شرکت سرمایه‌گذاری (شرکت سرمایه‌گذاری ایران) تأسیس کرد و هنگامی که شاه در لندن بود، با پرداخت ۳۰۰/۰۰۰ تومان رشوه به وی حق امتیاز اداره نظام بخت‌آزمایی (لاتاری) در ایران را به دست آورد.^{۲۱}

عدم درک ملکم از تحولات اجتماعی و اقتصادی جامعه از امکان ریشه دواندن بسیاری از افکار جدید او در جامعه کاست. با این حال، فکر او درباره تأسیس و برقراری یک نظام قانونی نو نهایتاً پس از او در نظام قضایی غیردینی جدیدی که بوسیله قانون اساسی فراهم گردید، تحقق یافت.

آن عده از روشنفکرانی که در زمرة تأییدکنندگان تکنولوژی غربی اند اما ارزش‌های غربی را درست نمی‌دانند هم پیشینه اجتماعی - اقتصادی سنتی دارند و هم نو. برخی از آنها دارای هر دو نوع تحصیلات سنتی - مذهبی و جدید هستند. با این حال، کسانی که دارای هر دو نوع تحصیلات جدید و قدیمند اکثراً پیش از آشنایی با افکار نو دارای تحصیلات، هنجارها و ارزش‌های سنتی بوده‌اند. اعضای برجسته این گروه دارای تجربه اقامت و تحصیل در خارج از ایران نیز می‌باشند و بنابراین با فرهنگ و تمدن غربی آشنایی دارند. آنها با نفس نوگرایی مخالف نیستند و خواهان گزینش بخشهایی از مجموعه نوگرایی می‌باشند. آنها برخلاف نظرات مارکسیستی اعتقاد دارند که فرهنگ و

● روشنفکران و فن‌سالاران به عنوان «حاملان اولیه و اصلی» نوگرایی، فرایندهای تکنولوژیکی نو و روشهای تازه به کارگیری نیروهای تولید و دیوانسالاری جدید را به جامعه سنتی خویش منتقل می‌کنند.

ایدئولوژی زیربنای جامعه و بنابراین مهمتر از اقتصاد است. بدین ترتیب، فرهنگ جامعه یعنی هنجارها و ارزش‌های اسلامی باید از «تهاجم فرهنگی» غرب مصون ماند. برجسته‌ترین فرد این گروه سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی (۱۲۱۷-۷۶ ش) است:

«اگر کسی عمیقاً به این مسئله توجه کند خواهد دید که علم است که بر جهان حکم می‌راند. در جهان، جز علم هیچ حاکمی، نه بوده، نه هست و نه خواهد بود. بنابراین روشن است که دارایی و ثروت، زاده علم است. خلاصه اینکه کل جهان بشری يك دنیای صنعتی است، به این معنی که جهان، دنیای علم است. اگر علم از قلمرو هستی انسان حذف شود، هیچ انسانی قادر به حیات نخواهد بود.»^{۲۲}

اسدآبادی از عوامل دینی مؤثر در تغییر اجتماعی و از اهمیت علم و تکنولوژی غرب در توسعه جهان مسلمان درک عمیق و کاملی داشت. با این حال به نظر می‌رسد در اظهاراتش دچار اغتشاش و تناقض‌گویی است. او از يك سو يك ضدامپریالیست فعال بود که بی‌مهابا بر بریتانیا و سیاست‌های آن در هند و مصر یورش می‌برد و از سوی دیگر غرب را به دلیل علم و تکنولوژی و استقرار حاکمیت قانون ستایش می‌کرد. اسدآبادی نه تنها هیچ تضادی بین اسلام و علوم جدید نمی‌دید بلکه در حقیقت روحیه علمی مسلمانان را به تعلیمات خود دین نسبت می‌داد. بعلاوه، به نقش دانشمندان و فلاسفه مسلمان در انتقال دانش علمی سریانی، ایرانی و یونانی به غرب اهمیت بسیار می‌داد. «مسلمانان اولیه هیچ علمی نداشتند، ولی به پاس دین اسلام روحیه‌ای فلسفی در میان آنها پدیدار گشت که به واسطه همان، به بحث درباره امور کلی جهان و ضرورت‌های انسانی پرداختند. به همین دلیل بود که در اندک زمانی همه علوم را با موضوعات خاصی که در زمان منصور دوانیقی، از سریانی، ایرانی و یونانی به زبان عربی ترجمه کردند تحصیل نمودند.»^{۲۳}

از نظر اسدآبادی، دین بویژه دین اسلام عنصر و سرچشمه همبستگی همه مسلمانان بود و می‌توانست برای القاء يك جنبش ضد

امپریالیستی در جهت دفاع از سرزمین‌های اسلامی در برابر منافع تجاوزکارانه غرب به کار آید. او نخستین روشنفکر خاورمیانه بود که ماهیت امپریالیسم غربی و آسیب‌پذیری و ضعف جوامع خاورمیانه را در مبارزه با آن دریافت. آلبرت هورانی (Albert Hourani) در توصیف او می‌نویسد این پان-اسلامیسم انقلابی، که آمیزه‌ای بود از احساس مذهبی، احساس ملی و رادیکالیسم اروپایی، در ربع آخر قرن نوزدهم در شخصیت مرموز فردی تجسم و تبلور یافت که با زندگی تأثیری عمیق بر کل جهان اسلام نهاد.^{۲۴}

اسدآبادی که يك انقلابی فعال و شورشگر بود، در ایران (در اسدآباد - روستایی در نزدیکی همدان) متولد شده بود و ادعا می‌کرد که از نسل امام حسین (ع) است. وی نام مستعار افغانی را به دو دلیل بر خود نهاده بود: نخست، برای پنهان ساختن هویت شیعی خویش، چرا که با هویت سنی (افغانی) بسیار آسانتر می‌توانست در دنیای اهل تسنن فعالیت کند. دوم، برای اجتناب از محدودیت‌هایی که از جانب حکومت ایران یا از طرف کسانی که با آنها میانه خوبی نداشت برایش پیش می‌آمد.^{۲۵} اسدآبادی مبلغ و موعظه‌گر پان-اسلامیسم بود و برای اتحاد مسلمین برضد امپریالیسم غرب سخت می‌کوشید. وی در سال ۱۲۶۳ ش در مقاله‌ای که در روزنامه عروة الوثقی منتشر کرد، هم به بریتانیا و هم به ماده‌گرایان هند و رهبرشان سیداحمد خان حمله برد. احمدخان از نظر اسدآبادی کسی بود که «برای خدمت به اربابان انگلیسی‌ساز، از طریق پاشیدن تخم تفرقه و نفاق در میان مسلمانان و از هم گسستن اتحاد آنها» راه تازه‌ای در پیش گرفته بود.^{۲۶}

اسدآبادی از مصر و از کشورش ایران اخراج شد. وی عامل پیروزی جنبش تنباکو (۱۲۷۰-۷۱ ش) بود. او خادم و هواخواه خودش میرزا رضا کرمانی را ترغیب کرد تا ناصرالدین‌شاه را در سال ۱۲۷۵ ش به قتل برساند.^{۲۷} افغانی هشت سال (۱۲۵۰-۵۸ ش) در مصر ماند و در این مدت به یکی از چهره‌های برجسته الحزب الوطني (حزب ملی) به عنوان يك مجمع سری با تمایلات ضد اروپایی مبدل شد.

● برای دخالت دادن بخش قابل توجهی از مردم در فرایند نوسازی و تضمین مشارکت همه گروه‌ها، به «حاملان ثانویه» ای نیاز است. این حاملان ثانویه همان شهرنشینی، آموزش عمومی، و رسانه‌های گروهی است.

او اعضای این حزب را به عمل مستقیم و مشابه با فانون (Fanon) فرامی‌خواند و استفاده از خشونت در برابر خشونت را توصیه می‌کرد:

«آه ای کشاورزان بیچاره! شما قلب زمین را می‌شکافید تا از آن قوت و غذای خویش را بیرون آورید و از خانواده خود حمایت کنید، اما چرا قلب ظالمان و ستمگران بر خود را نمی‌شکافید؟ چرا قلب کسانی را که دسترنج و ثمره کار شما را می‌خورند، نمی‌شکافید؟»^{۲۸}

برخی از نویسندگان حتی اسدآبادی را نوگرا می‌دانند. لنچوفسکی (Lenczowski) می‌گوید گرچه اسدآبادی با قبول سلطه و تفوق اروپاییان در قلمرو غیردینی از مسیر بنیادگرایی منحرف گردید، با این حال به برتری معنوی اسلام بر اروپا و مسیحیت اعتقاد داشت.^{۲۹} شیوه پیکار جویانه اسدآبادی سرمشق سایر روشنفکران ایرانی شد، روشنفکرانی که با دفاع از هنجارها و ارزش‌های اسلامی در عین طرفداری از ضرورت کسب تکنولوژی و علوم غربی، از او تبعیت می‌کردند.

در خلال فرایند نوسازی، انواع تصورات و تلقیات نوگرایی (modernity) لاجرم با تلقیات یک جامعه سنتی که بر پایه نهادها، ارزش‌ها و باورهایش طرح‌ریزی شده است تصادم پیدا می‌کند. دو نظام اندیشه و آگاهی به قصد استیلا و غلبه، با یکدیگر به مجادله و معارضه برمی‌خیزند. با وجود این، چون یکی به سهولت نمی‌تواند بر دیگری غلبه یابد نتیجه این کشمکش معرفتی، غالباً سازش است.

نخستین کوششی که برای نوسازی در ایران به عمل آمد توسط شاهزاده عباس میرزا صورت گرفت. این شاهزاده در حوالی سال ۱۱۹۴ ش به حکومت آذربایجان منصوب شد. عباس میرزا، با این تصور که برتری غرب متکی بر علم و تکنولوژی آن است از طریق فرستادن دانش‌آموزان ایرانی به خارج شروع به کسب این دو ویژگی کرد. او از طریق طرح اصلاحاتی مشابه آنچه که در کشور همسایه، امپراتوری عثمانی تحت عنوان تنظیمات صورت گرفته بود حرکتی را برای ایجاد یک نظام جدید آغاز کرد. عباس میرزا، نظام جدید معیارهای اصلاحی خود

را نظامی جدید نامید. او نیز مانند بسیاری از رهبران خاورمیانه در مواجهه با سلاحها و توپها و نیروی دریایی قدرتمند اروپایی، تفوق و برتری علم و تکنولوژی غرب را در سیمای ارتش آنها می‌دید. به همین دلیل نخستین اقدام او ایجاد یک ارتش جدید حرفه‌ای با پوشش یکسان [یونیفرم]، حقوق منظم و مجهز به سلاحهای جدید بود. او در تبریز یک کارخانه توپ‌سازی و یک کارخانه تفنگ‌سازی برپا کرد و برای تربیت مترجمان راهنماهای خارجی زبان در ارتش تازه شکل گرفته کشور، یک دفتر ترجمه دایر کرد. وی برای تأمین بودجه این اصلاحات و نوآوری‌ها، درآمدهای حاصل از برقراری تعرفه‌های حمایتی و منع استفاده از منسوجات خارجی در کارگاههای تولید لباس‌های نظامی را افزایش داد.^{۳۰}

با این حال نخستین نبرد بین غرب مدرن و ایران سنتی نه در میدان کارزار با تفنگ و مهمات بلکه در جبهه ایدئولوژی روی داد. در پایان قرن نوزدهم برخورد آگاهی بین دو نیروی معارض و مخالف روی داد. از یکسو غرب جدید با شکار چیان امتیازات جدید و روشنفکران جدید ایرانی که غالباً نقش افراد میانه‌رو را بازی می‌کردند معرفی می‌شد و از سوی دیگر ایران سنتی را روشنفکران سنتی، بازار و اکثریت علما حمایت می‌کردند. روشنفکران جدید ایجاد نهادهای مدرن و گسترش آگاهی‌های جدید در ایران را می‌خواستند، و نیروهای سنتی نه تنها به منظور دفاع از منافع اجتماعی و اقتصادی خویش مشغول مبارزه بودند بلکه از قاطبه مسلمانان، هنجارها و ارزش‌ها نیز پشتیبانی می‌کردند. نخستین مرحله این درگیری بین منافع «ملی» ایران و منافع «خارجی» انگلیس، امتیاز رویتز بود.

در ۱۲۶۷ ش عملیات راه آهن بین تهران و زیارتگاه شاه عبدالعظیم مختل و توسط یک گروه خشمگین از مرگ تصادفی فردی که در حین حرکت از قطار سقوط کرده بود کاملاً تخریب شد. همین مسئله احتمالاً می‌توانست به عنوان عدم درک افکار جدید و تکنولوژی نو در ایران تعبیر شود. با وجود این، پاسخ این مسئله در

● «روشنفکران درون‌نگر»
ایران به دلیل بیگانگی و غیراسلامی بودن فرهنگ و تکنولوژی غرب آن را کاملاً رد می‌کنند و مدعی‌اند که اسلام دارای بنیادهایی برای سازماندهی یک نظم مطلوب اجتماعی است.

● «روشنفکران برون نگر»
 نوگرایانی هستند که
 خواهان کل مجموعه
 نوگرایی هستند و نه تنها از
 ورود کامل علم و
 تکنولوژی غربی حمایت
 می کنند بلکه طرفدار وارد
 ساختن همهٔ هنجارها،
 ارزشها و نهادهای اجتماعی
 غربند.

تصوری نهفته است که عامهٔ مردم نسبت به شرکت‌های خارجی و نیز دولت ایران داشتند. ایرانیان نسبت به نیات و مقاصد واقعی بیگانگان، همچنین صداقت حکومت خویش در اعطای امتیاز به شرکت‌های خارجی مظنون و بدگمان بودند. براون (Browne) در خلال همین دوره دوبار از ایران دیدار کرده است و مشاهدات عینی خود را چنین بیان می‌کند:

«او (شاه) در واقع يك مستبد خودخواه، برکنار از روح عمومی و تنها در فکر حفظ آسایش و منفعت شخصی خویش است و غالباً از ظهور افکار آزادیخواهانه در میان افرادی که از فراست، هوشمندی و استعداد طبیعی برای یادگیری برخوردارند بیشترین تنفر را دارد. او از هر چیز جز اضطراب و نگرانی، عاری است. وی در سریر قدرت خویش برای جلوگیری از اشاعهٔ افکاری که به پیشرفت و ترقی واقعی منجر می‌شود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند.»^{۳۱}

مصیبت‌بارترین و شاید غارتگرانه‌ترین امتیاز منابع طبیعی و فعالیت‌های سودمند ایران در سال ۱۲۵۱ش به بارون جولوس دو رویتر بریتانیایی اعطا شد. این امتیاز که بدرستی از سوی کرزن (Curzon) به عنوان يك بمب بین‌المللی نامیده شده است کلیهٔ حقوق گمرکی ایران، حق انحصاری مالی تشکیل يك بانک دولتی، بهره‌برداری از تمامی معادن (جز معادن طلا، نقره، و سنگ‌های قیمتی)، ساخت راه‌آهن و تراموا به مدت هفت سال و برقراری و احداث کلیهٔ کانال‌ها و مجاری ورودی، امور آبیاری، جاده‌ها، خطوط تلفن و کارخانه‌های صنعتی را به رویتر اعطا می‌کرد. طبق نظر کرزن به عنوان يك مقام رسمی بریتانیایی، حق امتیاز شامل واگذاری کامل همهٔ منابع يك پادشاه به بیگانگانی بود که حتی خواب آن را هم نمی‌دیدند، و به واقع در تاریخ هم به ندرت چنین چیزی اتفاق افتاده است.^{۳۲}

دلال اصلی این امتیاز میرزااحسین خان مشیرالدوله (سپهسالار)، صدراعظم بود. اعتمادالسلطنه، سپهسالار ارتش در يك اعتراف واهی که بطور خیالی توسط مشیرالدوله جعل شده بود ملکم خان را به عنوان طرف اصلی

ترغیب کنندهٔ این معامله متهم می‌کند در حالی که تقریباً همهٔ مقامات رسمی ایران حتی خود شاه در جریان چنین تصمیمی قرار داشتند.^{۳۳}

روس‌ها از این امتیاز دل خوشی نداشتند و مترصد فرصت بودند تا اینکه در ۱۲۵۱ش در جریان توقف ناصرالدین‌شاه در سن پترزبورگ در جریان اولین سفرش به اروپا (که میرزااحسین خان او را همراهی می‌کرد) فرصت را مغتنم شمردند و ناخرسندی خویش را با عدم ادای احترام شایسته به وی نشان دادند.^{۳۴} علاوه بر روس‌ها دو نفر از علما (حاج ملاعلی کنی و میرزا صالح عرب) و نیز کسانی که خصومت شخصی داشتند مثل انیس الدوله همسر محبوب شاه، که مشیرالدوله سفر او را به همراه شاه ممنوع کرد، وزیر خارجه سعیدخان معتمدالملک و فرهاد میرزا معتمدالدوله هم مخالف این امتیاز بودند.^{۳۵} شاه در جستجوی راههایی برای خلاصی از فشارها بود تا پول رشوهٔ خود را حفظ کند ولی امتیاز را به دلایل فنی فسخ نماید. او به حسن‌علی خان، وزیر امور داخله، فرمان داد تا با ارسال تلگرافی به رویتر حق امتیاز را به دلیل عدم رعایت قرارداد از سوی کمپانی باطل اعلام کند. در مقابل، کمپانی مقادیری پول به سپهسالار (که در آن زمان از مقام خود عزل شده بود) پیشنهاد کرد تا وی طی تلگرافی به کمپانی تبریک گوید و مراتب خرسندی و تأیید شاه را از کارهای بزرگی که انجام شده بود اعلام کند. در نهایت امتیاز در سال ۱۲۵۱ش (۱۷ دسامبر ۱۸۷۳) فسخ شد، اما برای جبران خسارات در ۱۲۶۷ش به رویتر و شرکای سرمایه‌گذارش امتیاز تأسیس بانک شاهی ایران اعطا شد.^{۳۶}

در مورد انگیزهٔ واقعی میرزااحسین خان به عنوان بازیگر اصلی قرارداد رویتر نظرات متعارضی در میان مورخان وجود دارد. با عنایت به اوضاع و احوال اقتصادی و سیاسی ایران در آن زمان ممکن است به نیت خیر ولی بسیار خام وی برای نوسازی ایران به کمک سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی معتقد شویم. نیاز کشور به شبکهٔ خط‌آهن مورد تأیید روشنفکران هر دوسوی طیف بود.^{۳۷} از ارتباط میان میرزااحسین خان و ملکم خان، این نکته برمی‌آید

که هر دو بر سر احداث خط آهن به عنوان نخستین گام نوگرایی ایران توافق داشتند. آن دو بر این باور بودند که با آوردن دانش کارشناسی و سرمایه انگلیسی به ایران می‌توانند موقعیتی ایجاد کنند که منافع انگلستان به منافع ایرانیان گره خورد و بدین ترتیب در مقابل تحركات روس‌ها به سمت جنوب کشور پشتیبانی و حفاظت از ایران توسط انگلستان تضمین شود. ناصرالدین‌شاه که نخست مخالف این طرح بود سرانجام با دریافت مقداری پول و توجیه خطر همسایه شمالی کشور که قبلاً در دو جنگ تحمیلی، منطقه‌ای وسیع و غنی را به چنگ آورده بود توسط میرزا حسین خان متقاعد شد.^{۳۸} گرچه میرزا حسین خان اجرای این پروژه را به چشم خود ندید ولی در دیگر طرح‌هایش از قبیل احداث جاده‌های شوسه و کارخانه‌های تسلیحات در تهران و انتشار يك روزنامه خارجی زبان که به اشاعه افکار نودر بین ایرانیان تحصیلکرده کمک می‌کرد، موفق شد. با وجودی که در خصوص تلاش‌های دو روشنفکر برجسته و متجدد ایرانی برای نوسازی ایران از راه تسلیم آن به منافع انگلستان مانند آنچه در قرارداد رویتور صورت گرفت هر توجیهی می‌توان آورد ولی واقعیت این است که این روشنفکران تحصیلکرده غرب بسیار خام و از فهم خطر استعمار و سلطه اقتصادی قدرتهای خارجی عاجز بودند.

با وجود اقامت و آموزش روشنفکران متجدد ایرانی در غرب و شناخت دست اولی که از غرب داشتند، پذیرش این نکته بسیار دشوار است که آنها آگاهانه یا ناآگاهانه خطر سلطه استعمار را نادیده گرفته باشند. مخالفان این قراردادها، کلاً از روشنفکران سنتی بودند. اما در بین روشنفکران سنتی آنها که درك واقع‌بینانه‌تری از موقعیت داشتند، کسانی بودند که در گروه‌بندی سوم ما در این مقاله تحت عنوان «مهندسان اجتماعی» قرار می‌گیرند. سایر افراد نیز شناخت محدود و غیرمستقیمی از غرب و استعمار غربی داشتند. سمت‌گیری محافظه‌کارانه آنان به نفع حفظ وضع موجود و جانبداری از شیوه زندگی سنتی، آنها را به مخالفت با استعمار واداشت. شاید دلیل عمده

چنین تناقضی، ریشه در سمت‌گیری فرهنگی متفاوت این دو گروه داشته باشد. روشنفکران متجدد تحت تأثیر پیشرفت‌های غرب در مقایسه با اوضاع و احوال واپس مانده کشور خودشان بودند ولی روشنفکران سنتی فقط شاهد تأثیر غرب بر کشورهای تحت نفوذ همین قدرتها بودند. در لندن، پاریس و سایر شهرهای بزرگ دنیای غرب، روشنفکران جدید موفقیت، قانون و نظم را دیده بودند. برعکس تنها تماس روشنفکران سنتی با غرب محدود به آن چیزی بود که در مصر، هند، ایران و عراق دیده بودند. به عبارت دیگر، آنها فقط چهره ناخوشایند استعمار را دیده بودند که به راحتی می‌توانست مرادف سلطه اقتصادی و فرهنگی مستقیم قدرتهای غربی انگاشته شود.

وانگهی علما و روشنفکران سنتی همواره از نظر ایدئولوژیک و اقتصادی با بازار به عنوان بازوی قدرتمند نیروهای سنتی، ارتباط تنگاتنگی داشتند. گسترش بنگاههای اقتصادی و منافع خارجی بی‌تردید منافع بازاریان را که غالباً خود را ناتوان از رقابت با بازرگانان جدید و کالاهای ارزان قیمت خارجی می‌دیدند، مورد تهدید قرار می‌داد. از این رو مخالفت آنان با این قراردادها را می‌توان به عنوان واکنشی در حمایت از منافع خودشان تلقی کرد. این نظرات متعارض در جریان مخالفت با دیگر قرارداد و جنبش مردمی معروف به نهضت تنباکو آشکارتر شد.

در سومین سفر ناصرالدین‌شاه به اروپا، میجر تالبوت به عنوان میزبان، شاه را ترغیب کرد که با او و شرکتش قرارداد بزرگی منعقد سازد. این امتیاز که به امتیاز تنباکو معروف است در سال ۱۲۶۹ خورشیدی امضا شد.^{۳۹} در چارچوب این امتیاز، يك شرکت انگلیسی انحصار تولید، توزیع و صادرات تنباکو در ایران را به چنگ می‌آورد. اگر قرارداد فسخ نمی‌شد سودهنگفتی از جیب تجار ایرانی تنباکو می‌رفت. روزنامه آزادیخواه و فارسی زبان اختر که در استانبول منتشر می‌شد، احساسات تجار ایرانی در این خصوص را چنین بازگو کرده است:

«به قدر کافی روشن است که دارندگان امتیاز کار را با سرمایه اندک شروع و تنباکو را از

● «مهندسان اجتماعی» خواستار آنند که تکنولوژی مناسب از مجموعه نوگرایی انتخاب شود ولی از فرهنگ ملازم با آن دوری گردد تا در مرحله بعد فرهنگ ایرانی - اسلامی به جای فرهنگ رو به زوال غرب نشیند و يك نظام جدید، جامعه‌ای جدید و يك انسان نو پدید آید.

● روشنفکران متجدد
تحت تأثیر پیشرفتهای
غرب در مقایسه با اوضاع و
احوال واپس مانده کشور
خودشان بودند ولی
روشنفکران سنتی فقط
شاهد تأثیر سوء غرب بر
کشورهای تحت نفوذ
همین قدرتها بودند.

کشتکاران خریداری خواهند کرد و بعد با قیمت‌های بالاتر به تجار و تولیدکنندگان خواهند فروخت و تمام سود حاصله به جیب انگلستان خواهد رفت. چنانچه تجار ایرانی حق صدور تنباکو از ایران را نداشته باشند، تجاری که قبلاً مشغول این کار بوده‌اند مجبور خواهند شد تجارت و کسب و کار خود را رها کرده و به دنبال یافتن کار دیگری باشند.»^{۴۰}

هواداران قرارداد در تهران، امین‌السلطان و مادر پادشاه بودند. مخالفان قرارداد نیز با یک ترکیب نامتجانس شامل روس‌ها، امیرنظام، حسن علی خان گروسی فرماندار کل تبریز، رهبران مذهبی و تجار تنباکو بودند.^{۴۱} با ورود یک گروه از کارگران انگلیسی به ایران، بازار شیراز به عنوان منطقه اصلی کشت تنباکو بسته شد و نظاره‌کنندگان خواهان لغو این قرارداد شدند. در سال ۱۲۶۹ خورشیدی، جمال‌الدین اسدآبادی که به دعوت شاه در ایران به سر می‌برد، مخالفت خود را با این قرارداد اعلام داشت، آشکارا آن را مردود شناخت و مردم را به قیام همگانی فراخواند. شاه ناخشنود از این فعالیت اسدآبادی دستور توقیف او را صادر کرد. سیدجمال در صحن حرم شاه عبدالعظیم در جنوب تهران تحصن کرد ولی سربازان او را بیرون کشیدند و مجبور ساختند کیلومترها تا مرز ایران پیاده رود و وارد عراق شوند. وی در بصره نامه تحریک‌کننده‌ای به میرزا حسن شیرازی، متنفذترین مرجع شیعه در سامره عراق نوشت و او را به صدور فتوا برضد این قرارداد تشویق کرد.^{۴۲} با صدور فتوای میرزای شیرازی مبنی بر منع هرگونه استعمال تنباکو توسط ایرانیان، خیلی زود، اعتصاب و جنبش مردمی به سایر شهرهای بزرگ نیز گسترش یافت.

مسئولان کمپانی رویتس به شاه اعتراض کردند و از او خواستند برای حل این مسئله چاره‌ای بیندیشد. شاه نیز با استفاده از قدرت و قهر خودش تلاش کرد میرزای آشتیانی، روحانی محبوب مقیم تهران را به کشیدن قلیان در انظار عموم یا جلای وطن وادار کند. آشتیانی راه دوم را اختیار کرد و مہیای ترک تهران شد. با آگاهی مردم از این موقعیت، آنان از خروج میرزا

جلوگیری کردند. پس از آن، قیام به زور سرکوب شد و در جریان تیراندازی هفت نفر کشته و بیش از بیست نفر مجروح گشتند.^{۴۳}

مکاتبات شاه با رهبران متنفذ مذهبی و محتوای برخی از پیام‌ها، اطلاعات خوبی درخصوص نظرات متعارض این دو جناح به دست می‌دهد. میرزای شیرازی در تلگرام به شاه، خطر سلطه خارجی بر ایران و این احتمال را که خارجیان بخواهند بر اقتصاد و تجارت ایران تسلط یابند و حیثیت مسلمانان را مخدوش سازند گوشزد می‌کند. اما این نامه به شکلی ساده نمایانگر درک و فهم کلیت (package) تجدد و نوگرایی و اجزای آن است.

«اگر کفار بر اقتصاد و تجارت مسلمین تسلط یابند، مسلمانان را وادار به همراهی و خدمتگزاری به خارجیان می‌کنند. این امر بتدریج موجبات نابودی هنجارها و ارزشها را فراهم خواهد ساخت و گناهان و منکرات را گسترش خواهد داد و در گذر ایام، شریعت اسلامی را تباہ خواهد ساخت و ساختار جامعه را از هم خواهد پاشید و چه بسا ایرانیان به دوران گناه‌آلود گذشته بازگردند.»^{۴۴}

در سال ۱۲۷۱ خورشیدی پیام بلندبالایی توسط یکی از روحانیان نوشته شد که بر دیوارهای شهر نقش بست و در سطح وسیعی در مساجد و مدارس تهران توزیع شد. مضمون این پیام که تأثیرات سیدجمال را به خوبی نشان می‌دهد، بیشتر از نامه شیرازی خطاب به شاه چگونگی تلقی جامعه مذهبی از نفوذ روبه‌رشد انگلستان در ایران را آشکار می‌سازد. ذکر این پیام طولانی بجاست:

«قراردادهای بسیاری میان مسلمانان و خارجیان برای بهبود دنیای اسلام منعقد شده است ولی خارجیان هیچگاه به این قراردادها احترام نگذاشته‌اند. کراراً دیده‌ایم که چگونه انگلستان در هندوستان و مصر کار کرده و قراردادهایش هیچ مبنایی نداشته است. می‌دانیم که انگلستان چگونه از راه تجارت وارد هندوستان شد و تدریجاً بر آن تسلط کامل یافت و آن را مستعمره خود ساخت. کشور مصر نیز به همین شیوه تحت سیطره انگلستان درآمد.

سلطه کفار بر تنباکو همچون دیگر موارد منجر به رخنه، گسترش و سلطه خارجیان بر پادشاهی شیعه خواهد شد.^{۴۵} بدین ترتیب شاه با اعتراضات عمومی علیه این قرارداد روبرو شد. مردم استفاده از تنباکو را تحریم کردند، به عنوان اعتراض قلیان‌ها را در خیابانها شکستند و حتی در حریم خانواده‌ها نیز زنان استفاده از آن را تحریم کردند. شاه نیز سرانجام ناچار شد در سال ۱۲۷۱ قرارداد مذکور را لغو کند.^{۴۶}

علاوه بر آشتیانی، روحانیون عالی‌رتبه‌ای همچون حاج میرزا حبیب‌الله رشتی، حاج میرزا ابوالقاسم کربلایی، حاج میرزا آقا تبریزی، حاج سیدعلی اکبر شیرازی، حاج شیخ هادی نجم‌آبادی، صدرالعلماء حاج آقا محسن عراقی، حاج شیخ محمد تقی اصفهانی و حاج ملا محمد تقی بجنوردی هم در برابر این امتیازنامه ایستادند. پیروزی نهضت تنباکو بازار و علما را به هم نزدیکتر ساخت و از این راه گروه منسجم قدرتمندی شکل گرفت که هم مجهز به منابع مالی بود و هم مسلح به ایدئولوژی‌ای که در تعارضات آینده بخصوص انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی نقش قاطعی ایفا کرد.

ملکم خان در نظریاتی که پیرامون نظام آرمانی حکومت دارد دو مدل را از هم متمایز می‌سازد: سلطنت مطلقه و سلطنت معتدله. براساس نظر او مدل اول همانند نظام‌های روسی و عثمانی و مدل دوم شبیه نظام‌های انگلستان و فرانسه است. ولی او یکباره از نظریه قبلی خود دایر بر حمایت از اقتباس مدل حکومتی انگلستان برای ایران دست می‌شوید و به این نتیجه می‌رسد که ایران آمادگی پذیرش چنین مدلی را ندارد و لذا «نظام سلطنت معتدله برای ایران مناسب نیست. آنچه که ما نیاز داریم یک نظام مطلقه خودکامه است.»^{۴۷} با وجودی که ملکم در نظریات خود درباره خودکامگی، بین قوه مقننه و قوه قضاییه از طریق مجلس تنظیمات که مسئول تصویب قوانین بود و هیئت وزرا که اجرای قوانین را برعهده داشت تفکیک قائل می‌شود، ولی برای محدود ساختن قدرت شاه براتباعش هیچ تلاش نمی‌کند. در چنین نظامی اعضای هر دو مجلس و کابینه را شاه نصب

می‌کند. او هوادار یک شاه نیکخواه بود و ناپلئون را به عنوان یک حاکم ایده‌آل تحسین می‌کرد. ملکم در نوشته‌های بعدیش «مجلس شورای کبرا» مرکب از تمامی افراد تحصیلکرده اعم از مذهبی و قانونگذار را پیشنهاد کرد تا از سرتاسر کشور برای تصمیم‌گیری درباره تمامی قوانین و سیاستهای حکومتی دور هم جمع شوند.^{۴۸}

تنها ملکم نبود که یک شاهنشاه نیکخواه را بر یک حکومت دموکراتیک انتخابی ترجیح می‌داد. تقی‌زاده و ابراهیم آقا از اعضای حزب سوسیال دموکرات نیز دارای توجیهات مشابهی بودند. با وجود تمایلات سوسیالیستی و دموکراتیک این گروه، اندیشه حکومت سلطنتی قدرتمند ولی نیکخواه به عنوان یک بدیل و جایگزین جذابیت خود را حفظ کرد. تقی‌زاده عضو فعال این گروه و از نمایندگان مجلس شورا، در مجلس اعلام داشت که «ما نباید این مجلس را با مجلس‌های اروپایی که بیش از ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال تجربه و سنت اندوخته‌اند، مقایسه کنیم. نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که این مجلس قادر به حل مسائل ملی مملکت باشد؛ ما نیازمند قدرتی هستیم که با دست‌ان آهنگین خود مبتکر اصلاحات جدیدی در کشور باشد... چنانکه محمدعلی پاشا در مصر و ناپلئون در فرانسه چنین کردند.»^{۴۹}

ایران با این پس‌زمینه ایدئولوژیک در ۱۲۸۴ پا به دوران مشروطه گذاشت. بعد از فرایندی خونین و پرفراز و نشیب، مشروطه اعلام شد و بواسطه آن قدرت شاه که از دیرباز نامحدود انگاشته می‌شد، تحت کنترل نسبی مجلس درآمد. مجلس اول در ۱۲۸۵ در کوران مبارزات قانونی بین سلطنت‌طلبان و مشروطه‌خواهان گشایش یافت. نظام پارلمانی که معروف به قانون اساسی بود، براساس ترجمه و تفسیر قانون مشروطه کشور بلژیک تدوین شده بود. این مجموعه قوانین در همان سال از تصویب گذشت و چند روز پیش از مرگ شاه به امضای او رسید. ۵۰ اگرچه قانون مشروطه ایران در سال ۱۲۸۵ مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی کشور به رسمیت شناخت و تنها به مسلمانان اجازه منصوب شدن به عنوان وزرای کابینه را

● میرزای شیرازی در تلگرام به شاه درباره امتیاز تنباکو، خطر سلطه خارجی بر ایران و این احتمال را که خارجیان بخواهند بر اقتصاد و تجارت ایران تسلط یابند و حیثیت مسلمانان را مخدوش سازند گوشزد می‌کند.

کسروی، اصلاح طلب و مورخ انقلاب مشروطه (که نخست روحانی بود و بعدها علیه دین و علما قدا علم کرد) توجه ما را به اسامی و عناوین اشرافی برخی از وزرا همچون «وئوق الدوله و مخبر الدوله» معطوف می‌سازد. او می‌گوید درست است که این افراد، سیاستمداران باتجربه معروفی هستند ولی هرگز در مبارزه برای مشروطه شرکت نداشتند. کسروی مدعی است که رهبران نهضت مشروطه از آموزش فرایند دموکراسی به مردم کوتاهی کردند. با وجود مبارزه طولانی و دشواری که برای گرفتن قدرت از دربار در گرفت در نهایت همان مقامات مردم تحصیل نکرده را بازیچه قرار دادند و بر نظام ماسط شدند.^{۵۴} بسیاری از محققان تاریخ ایران با نظر بدبینانه کسروی هم‌رأیند چرا که انقلاب مشروطه از هر جهت در زمینه ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر الگوی غربی منتخب مروجان نوسازی شکست خورد.

در ۱۲۹۹ با کودتای انگلیسی یک افسر بریگاد قزاق (رضاخان) و روزنامه‌نگاری به نام سیدضیاءالدین طباطبایی، تهران اشغال شد و حکومت قاجار پایان یافت.

در نخستین سالهای سلطنت رضاخان، برخی احزاب سیاسی توانستند در داخل مجلس تشکل بیابند. دو سازمان عمده عبارت از فرقه دموکرات و فرقه اعتدال (اعتدالیون) بود. مهمترین رویارویی در سال ۱۳۱۶ زمانی روی داد که ۵۳ نفر از روشنفکران به اتهام تشکیل هسته‌های سیاسی مخفی، سازماندهی اعتصابات و انتشار افکار کمونیستی با ترجمه کتابها و آثار مارکس، توسط پلیس دستگیر شدند. در بین ۵۳ نفر زندانی، بسیاری از نویسندگان، شعرا و روشنفکران سوسیالیست برجسته از قبیل تقی ارانی استاد فیزیک، و علی احمد و بزرگ علوی (هر دو از نویسندگان برجسته) و بسیاری دیگر حضور داشتند. سالها پس از آزادی این عده از زندان، حزب توده ایران در ۱۳۲۰ تشکیل شد و گروه جدیدی از روشنفکران برون‌گرا برخاسته از گرایشهای مختلف سربرآوردند.

پس از سقوط رضاشاه، مجلس سیزدهم در

داد، با این همه يك سند جدید بود. مهمترین محصول مشروطیت، ایجاد يك نظام قضایی غیرمذهبی با قوانین گسترده حاکم بر قوانین مذهبی بود.

رهبران مذهبی که کمابیش از نهضت مشروطیت حمایت می‌کردند بزودی خسته شدند و خواستار يك نظام امنیتی برای حفاظت از دین گشتند. بدین ترتیب در سال ۱۲۸۶ متمم قانون اساسی تصویب شد و در نهایت به امضای محمدعلی شاه رسید. متمم قانون اساسی بازتابی از مبارزه بین دو گروه بود: روشنفکران جدیدی که برای ایجاد يك مشروطیت جدید و دنیوی تلاش می‌کردند و گروهها و روحانیون سنتی که برای نجات «دین اسلام» از هجوم ددمنشانه فرهنگ بیگانه غرب و حفاظت از حقوق و امتیازات خود در نظام کهن می‌جنگیدند. از یکسو در این قوانین موقعیت علما به‌عنوان پاسداران ایران مذهبی به رسمیت شناخته شد و از سوی دیگر زبان و مضمون قانون مبتنی بر زمینه‌های دنیوی و غیردینی بود. برای نمونه، ماده ۲ متمم قانون اساسی، تشکیل يك «شورای عالی» مرکب از حداقل ۵ نفر از مجتهدین را مقرر می‌داشت که باید از سوی مجلس از میان بیست نفر روحانی که علما پیشنهاد می‌کردند، انتخاب می‌شدند.^{۵۱} شورای عالی باید تمامی طرحهای مطرح شده در مجلس را نظارت و ارزیابی می‌کرد تا هیچ قانونی معارض یا مضر به اسلام نباشد.

ماده ۲۶ همین قانون، قدرت حاکمه را نه به خدا بلکه به مردم منتسب می‌ساخت و ماده ۲۷ جدایی سه شاخه یا قوه حکومتی را به رسمیت می‌شناخت. ماده ۴۹ قدرت و توی شاه را مردود می‌شمرد و وظیفه «تفویذ قوانین مصوب مجلس» را به او واگذار می‌کرد. ماده ۴۳ ضرورت ایجاد يك مجلس عالی یا انجمن دیگری را تحت عنوان سنا مطرح می‌ساخت که مرکب از ۶۰ نفر بود.^{۵۲} از این گذشته، قانون اساسی با تضمین حقوق مؤسسات و انجمن‌ها زمینه سیاسی لازم را برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری فراهم ساخت. این فرصت با تشکیل نخستین اتحادیه کارگری در يك کارگاه نقاشی در تهران مغتنم

● متمم قانون اساسی مشروطیت بازتابی از مبارزه بین دو گروه بود: روشنفکران جدیدی که برای ایجاد مشروطیت جدید و دنیوی تلاش می‌کردند، و گروهها و روحانیون سنتی که برای نجات دین اسلام از هجوم ددمنشانه فرهنگ بیگانه غرب و حفظ حقوق و امتیازاتی که در نظام کهن داشتند می‌جنگیدند.

۱۳۲۰ گشایش یافت. این مجلس تحت نفوذ چهار حزب سیاسی یا فراکسیون بود که با سه قدرت مسلط انگلستان، اتحاد شوروی و آمریکا بطور مستقیم یا غیرمستقیم پیوندهای خارجی داشتند. فراکسیون میهن، گروهی از زمینداران ثروتمند با وابستگی به انگلستان بودند که بازگشت سیدضیاء انگلیسی به قدرت را می‌خواستند. فراکسیون آذربایجان خواهان کار با اتحاد شوروی و خواستار بازگشت احمدقوام به‌عنوان نخست‌وزیر به صحنه سیاسی بود. در نهایت دو حزب سیاسی دیگر شامل فراکسیون اتحاد ملی متشکل از زمینداران و بازرگانان بزرگ و فراکسیون عدالت مرکب از نسل قدیمی‌تر روشنفکران، خدمه پایین دست شهری و تکنوکرات‌ها هر دو از اتحاد شوروی و انگلستان بی‌مناک بودند و برای مقابله با این دو قدرت، خواهان بازگشت آمریکایی‌ها بودند.

در سلطنت محمدرضا شاه جوان، بی‌تجربه و ضعیف که قادر به ادامه سیاست آهنین پدرش نبود، فعالیت احزاب سیاسی نیز به اوج خود رسید. بطور کلی شش حزب سیاسی فعال وجود داشت: حزب توده به رهبری روشنفکران مارکسیست عضو گروه ۵۳ نفر، حزب همراهان، حزب ایران، حزب عدالت، حزب اتحاد ملی و حزب وطن. حزب همراهان مرکب از گروه‌های تندرو تحت رهبری مصطفی فاتح بود که به علت وابستگی حزب توده به اتحاد شوروی از این حزب منشعب شده بودند.

حزب ایران در ۱۳۲۰ از دل انجمن مهندسان توسط روشنفکران سنت‌گرا و تحصیلکرده غرب (مهندسان اجتماعی) از قبیل مهدی بازرگان و دیگرانی به وجود آمد که از ابتکارات سیاسی «موازنه منفی» دکتر مصدق در سیاست خارجی حمایت می‌کردند. حزب ایران صنعتی شدن سریع و مالکیت دولتی صنایع بزرگ را تعقیب و تشویق می‌کرد. به‌هر حال در ۱۳۳۲ سیدضیاء مجدداً به صحنه سیاست بازگشت و به‌جای ائتلاف با فراکسیون میهن، حزب خودش را به نام «حزب وطن» تأسیس کرد. بعدها این حزب به حزب اراده ملی تغییر نام داد و به‌عنوان حامی سیاست انگلستان در ایران شهرت یافت. ۵۵

جبهه ملی، اتحاد گسترده‌ای بود از، گروه‌ها و روشنفکران سنتی، بازار و نیروی سوم که گروهی انشعابی از حزب توده و حزب زحمتکشان ملت ایران بود. این جبهه از جمله سازمان‌های سیاسی بزرگی بود که در این دوره سربرآوردند.

تحت نفوذ انگیزه‌های داخلی و خارجی، سه سمت‌گیری فکری متمایز که منافع خود را از طریق این احزاب سیاسی مختلف بازگو می‌کردند، در طول رژیم پهلوی به موجودیت خود ادامه دادند. تقسیم جهان بین دو ابرقدرت، اثر مستقیمی بر این سه جریان فکری گذارد.

همسو با تقسیم جهان به دو اردوگاه ایدئولوژیک، روشنفکران برون‌نگر نخست با دو سمت‌گیری ایدئولوژیک عمده از هم جدا شدند: گروهی که به دنبال الگوی توسعه سرمایه‌داری بودند، و گروهی که سمت‌گیری سوسیالیستی و کمونیستی داشتند. نماینده گروه اول احزاب حمایت‌شده دولتی از قبیل حزب ایران نوین و حزب مردم بودند. مدل توسعه این گروه ایالات متحده بود که شاه نیز هوادار آن بود چرا که باعث تحکیم قدرتش پس از کودتای سازمان جاسوسی آمریکا (CIA) در ۱۳۳۲ شده بود. در اردوگاه شاه، روشنفکرانی حضور داشتند که خود را وقف آن نظام کرده بودند و مسیر نوگرایی و تجدد را در خط‌سیر سرمایه‌داری غربی تعقیب می‌کردند. سمت‌گیری دوم تحت‌الشعاع انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، روند یا جریان جدیدی بود که بین روشنفکران برون‌گرا رواج یافته بود. به‌هر حال الگوی این گروه نه انگلیسی بود و نه آمریکایی بلکه آنان از اتحاد شوروی تبعیت می‌کردند. بعدها برخی از روشنفکران سرخورده از سیاست‌های اتحاد شوروی سمت‌گیری خود را به سوی الگوهای جدید چین، کوبا و حتی آلبانی تغییر دادند. در میان روشنفکران مارکسیست نیز کسانی وجود داشتند که از نفوذ بیگانگان گریزان و مستقل بودند. این عده معمولاً منزوی و در صحنه سیاسی ایران کم‌اهمیت بودند. سازمان‌های عمده این جریان با سمت‌گیری برون‌گرا شامل حزب توده، فدائیان خلق (طرفداران اتحاد شوروی) و

● کسروی مدعی است که رهبران جنبش مشروطه از آموزش فرایند دموکراسی به مردم کوتاهی کردند. با وجود مبارزه طولانی و دشواری که برای گرفتن قدرت از دربار در گرفت در نهایت همان مقامات، مردم تحصیل‌نکرده را بازیچه قرار دادند و بر نظام مسلط شدند.

بیکار به عنوان گروه انشعابی از مجاهدین با تمایلات معطوف به چین بود.

دسته دیگری از روشنفکران این عصر، مهندسان اجتماعی بودند که در قالب دو سمت گیری یکی دنیایی و غیردینی و دیگری دینی و سنتی تقسیم می شدند. جریان غیردینی شامل سازمانهایی همچون جبهه ملی با شخصیتهایی چون دکتر مصدق، متین دفتری، سنجابی، شایگان و خلیل ملکی و نیروی سوم او با تمایلات سوسیال دموکراسی بود. جریان دینی یا سنتی نیز سازمانهای سیاسی همچون نهضت آزادی و مجاهدین خلق و جنبش مسلمانان مبارز با شخصیتهایی چون مهدی بازرگان، علی شریعتی، آیت الله طالقانی، دکتر پیمان و بنی صدر را شامل می شد.

روشنفکران درون گرای این دوره نیز به دو جناح موازی تقسیم می شدند. اما تشابهات آنها بیش از تفاوت هایشان بود. اولین جریان با سنت حوزه علمیه همراه و همسو بود و دومین جریان با سنت دانشگاهی شناخته می شد. گروه نخست خط سنتی هایی را دنبال می کردند که تنها حامی حکومت اسلامی بود. جریان دوم که هوادارانش نسبت به فرهنگ دانشگاهی نو قدری همدلی داشتند، بدون از دست دادن ساختار انعطاف ناپذیر روش جهان بینی خود با افکار جدید مخالفت کمتری نشان می دادند. تفاوت بین این دو گروه، اختلاف عمده ای نبود، هر چند که بعد از انقلاب اسلامی آرام آرام جناح های مختلف گروه حاکمه را تشکیل دادند. گروه دوم اذعان داشت که مفاهیمی از قبیل مردم سالاری و آزادی اندیشه، اندیشه هایی غربی است ولی در عین حال معتقد بود که اسلام قابلیت انطباق و سازگاری با این مفاهیم را دارد. گروه نخست مطمئن بودند که اسلام دین کاملی است و هیچ نیازی به مفاهیم و نهادهای خارجی ندارد.

کلاً سازوکار پیچیده سیاست در ایران در طول دورانی که به انقلاب ۱۳۵۷ منتهی می شد، با تحمیل همگرایی و واگرایی های جدید، تأثیر خود را بر سه جریان متفاوت روشنفکری گذاشت. از دید روشنفکران برون گرا، شکاف جداکننده آنها چنان عمیق بود که نمی شد روی

آن پل زد. پس به جای گسترش يك زمينه میان برد یا حتی دوربرد، آنها به نزاع با یکدیگر برخاستند و در نهایت هر دو گروه باختند.

مهندسان اجتماعی دارای نظرات متفاوتی بودند. با وجودی که جبهه روشنفکران دنیاگرا فاقد رهبری بودند و خیلی زود مقبولیت مردمی خود را نیز از دست دادند، جناح سنتی - مذهبی به اتحاد تاکتیکی با روشنفکران درون گرای دست زد که به نظر می رسید دارای موقعیت بهتری در طول ماههای پیش از سقوط شاه بودند. این اتحاد نامناسب چندان طول نکشید و تنها در عرض دو سال روشنفکران درون گرای پیروز توانستند رقبای خود را از صحنه بهر دور کنند. مهدی بازرگان اولین نخست وزیر ایران انقلابی، بزودی منفعل و خنثی شد و به مخالفت های وفادارانه خود بازگشت. هواداران او نیز از حکومت و مجلس اخراج شدند. اکثریت کمونیست ها یا سوسیالیست ها با انداختن تقصیر همه بدبختی های کشور به گردن آمریکایی ها و رژیم وابسته شاه متوجه تشابهات بسیاری بین ایدئولوژی و احتجاجات خلق گرایانه خود و ایدئولوژی روشنفکران درون گرا شدند. آنها به جای تلاش برای رهبری اتحاد با سایر گروه های روشنفکر برون گرا که آنها را دشمنان «اصلی» خود می دانستند، از «دموکرات های انقلابی درون گرا» حمایت کردند. بزودی اکثریت گروه های مخالف از صحنه حذف شدند و رژیم سیاسی، حزب توده را محاصره کرد و عملاً آن را از هم پاشاند. اتحاد پایان یافت. روشنفکران درون گرا قدرت را به انحصار خود در آوردند و اولین جمهوری اسلامی را در ایران پی ریزی کردند.

انقلاب ۱۳۵۷ واپسین پیروزی نیروهای سنتی بر دو گروه دیگر بود. آنچه را که فضل الله نوری در طول نهضت مشروطیت نتوانست به انجام رساند، در این انقلاب به دست آمد. با این حال تضادها در داخل و میان این سه جریان ادامه یافته است. چالش های غالباً تلخ تر در مجلس و در میان نهادهای انقلابی نیز منعکس کننده تفاوت های ایدئولوژیک عمیقی است که هنوز در بین برگزیدگان حاکم در ایران وجود دارد.^{۵۶} در

● انقلاب مشروطه در ایجاد نیروهای ضامن و نظام موازنه و کنترل شکست خورد؛ نظامی که می توانست برابری تمامی شهروندان را تضمین کند و از ظهور دوباره نظام دیکتاتوری جلوگیری کند. بدین ترتیب برخی از افکار نو و دموکراتیک مشروطه هرگز فرصت اجرا نیافت.

هشت سال ریاست جمهوری آقای رفسنجانی، اقتصاد ایران سرعت به‌سوی ادغام در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی پیش رفت. از زمان رحلت آیت‌الله خمینی (ره)، روشنفکران درون‌گرا در شرایط بدی به‌سربرده و شاید تحت فشار برای مشارکت در نظام یا ترك صحنه سیاسی بوده‌اند. بهای مشارکت در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، تجدد یا نوگرایی است اعم از اینکه به اختیار باشد یا به اجبار. در يك «دهکده جهانی» که تحت تسلط ارزش‌ها و هنجارهای سرمایه‌داری است، هیچ مانعی نمی‌تواند رخنه فرهنگ قدرتمند نو را متوقف سازد. چاره کار نیز جنگ و نزاع نیست بلکه تنها راه انعطاف‌پذیری، انطباق‌گزینی، مدارا و همزیستی است.

در يك کلام، انقلاب مشروطه، پیروزی بزرگ متجددانی بود که موفق شدند نظامی برپاکنند که حاکمیت قانون، این گمشده دیرینه روشنفکران ایرانی را رسمیت دهد. مشروطیت، استقرار آموزش دنیاگرا و نوین و نیز نظام قضایی نو را مشروعیت بخشید. اما این انقلاب در ایجاد نیروهای ضامن و نظام موازنه و کنترل شکست خورد، نظامی که می‌توانست برابری تمامی شهروندان را تضمین کند و از ظهور نظام دیکتاتوری مشابهی که سالها قبل از بین رفته بود، جلوگیری نماید. بدین ترتیب برخی از افکار نو و دموکراتیک مشروطه هرگز فرصت اجرا و تحقق نیافت.

دلیل عمده شکست انقلاب مشروطه در ایجاد يك نظام اجتماعی و سیاسی عادلانه‌تر را باید در نبود يك گروهی منزلتی ماندنی جست که با وسایل فرهنگی و اقتصادی مستقل، به پاسداری از حقوق و امتیازات به‌دست آمده در قانون اساسی برای تمامی شهروندان بپاخیزد. در دنیای غرب، نظم و قانون، آزادی انجمن‌ها و انقلاب‌های بعدی، برای بورژوازی نوظهور سودمند بود و از همین‌رو این طبقه از آن حمایت کرد و توانست نهادهایی ایجاد کند که بقا و توسعه هرچه بیشتر ثمرات آن انقلابها را تضمین کردند.

در ایران تنها گروه منزلتی ماندنی که دارای ابزارهای مستقل فرهنگی و اقتصادی و قادر به مقابله با حکومت بود، نیروهای سنتی بودند. متأسفانه نیروهای سنتی زیرحمله هر دو گروه منافع خارجی و مخالفان داخلی صفوف خود را مستحکم‌تر ساختند و بیش‌ازپیش محافظه‌کار شدند و کلیت تجدد و نوگرایی را به یکباره رد کردند.

متجددین از نظر اقتصادی به دستگاه حکومتی و از نظر فرهنگی به غرب وابسته بودند بدون اینکه هویتی از آن خود داشته باشند. تحت تأثیر زندگی جذاب اروپاییان، متجددین ناگزیر از اقتباس نهادهای نوین بیگانه و تکنولوژی نامناسب بودند. بعد از تشکیل جایگزین‌های سوسیالیستی در اتحاد شوروی و چین، روشنفکران برون‌گرای ایران منابع جدیدی برای الهام و وابستگی یافتند. آنهایی که به اردوگاه جدید پیوستند و وابستگی‌های ایدئولوژیک با آن برقرار کردند، غالباً می‌دیدند که منافعی در معاملات بزرگی که بین ابرقدرتها صورت می‌گرفت زیرپا گذاشته می‌شد. آنها مکرراً شاهد انشعاب‌طلبی اعضایشان و تجدیدنظر در مبانی ایدئولوژی‌شان بودند. وضعیت ذهنی مغشوش آنها و نامشخص بودن حس وفاداری‌شان جامعه را از پذیرش آنان به‌عنوان جایگزین واقعی باز می‌داشت و پایگاه حمایتی آنها را در میان مردم پیوسته تغییر می‌داد. هنجارها و ارزشهای وارداتی، مردم سنتی و کمتر آموزش‌دیده را سردرگم ساخت. اینان در جستجوی زمینه‌های مأنوس فرهنگی، به ارزشها و هنجارهای قدیمی بازگشتند و در همسویی با رهبران دینی احساس آسودگی کردند. اگر انقلاب مشروطه برای متجددین يك پیروزی بود، انقلاب ۱۳۵۷ بدون تردید پیروزی نهایی نیروهای سنتی محسوب می‌شد. اما سرچشمه‌های تضاد از بین نرفته و افکار نو و تمنای تجدد و نوسازی جامعه و فرهنگ همچنان در وجدان بسیاری از ایرانیان مقیم داخل یا خارج باقی خواهد ماند.

زیرنویس‌های مقاله در دفتر ماهنامه موجود است.

● دلیل عمده شکست انقلاب مشروطه در ایجاد يك نظام اجتماعی و سیاسی عادلانه‌تر را باید در نبود يك گروه منزلتی ماندنی جست که با وسایل فرهنگی و اقتصادی مستقل، به پاسداری از حقوق و امتیازات به‌دست آمده در قانون اساسی برای تمامی شهروندان بپاخیزد.